

## بیان و آواز

از دکتر مهدی فروغ

چندیست که در موسیقی ما این بدعت سنت شده که پیش از بر گزار شدن يك قطعه آواز اشعاری را که آوازخوان بایست بخواند خود او یا شخص دیگر بیان میکند.

مدتی هم هست که استعمال کلمه «د کلاماسیون» در کشور ما شایع شده و هر گاه سخن سرا یا گوینده‌ای بخواهد شعر خود یا دیگران را در حضور جمع قرائت کند میگویند که شعرش را «د کلامه» میکند.

در مدارس ابتدائی و متوسطه هم بقرار مسموع ساعات بخصوصی برای تعلیم و تدریس این فن «د کلامه» ایجاد شده و نتیجه آن اینست که در اغلب جشنها مشاهده میشود که دانش آموزی بجلو جمع می آید و اشعاری را، عموماً با لحن غیر طبیعی و با حرکات بی مورد دست و سر میخواند و اسم این کار را «د کلاماسیون» میگذارد.

من نمیدانم که این کلمه از چه راه و بچه طریق وارد زبان و ادب فارسی شده و فعلاً هم برای معلوم داشتن آن لزومی نمی بینم و قصد توصیه این راهم

ندارم که برای این کلمه يك تعبير من در آورد سره یا ناسره ، فارسی وضع شود.  
ولی میخواهم توجه هنرمندان و دانشجویان و همچنین کسانی را که با  
این قبیل برنامه ها سرو کار دارند باین سؤال جلب کنم که آیا در تاریخ  
پرافتخار شعر و ادب فارسی که بطور قطع و مسلم از لحاظ هنرهای زیبا غنی ترین  
مظهر ذوق و معرفت ملت ما در گذشته است، باین کار چه نام میداده اند. با  
اینهمه شعر و شاعر که داریم اگر «گوینده» بمفهوم امروز نداشته ایم لابد  
مواردی پیش می آمده که سخن سرایان ما ملزم میشده اند اشعار خود را در حضور  
جمع با صدای بلند قرائت کنند. اگر این مطلب را قبول کنیم کلمه «د کلاماسیون»  
بنظر بیمورد نیست؟

کلمه «د کلاماسیون» از ریشه لاتین مشتق و در اصل بمعنی فریاد کشیدن  
است و در زبانهای اروپائی بنوعی از بیان شعر اطلاق میشود و یا بهتر بگوئیم  
اطلاق میشد که در آن فصاحت کلام بصورتی متصنع و پرمبالغه صورت میگرفت.  
این کلمه مترادف با کلمه «ملودرام» است که عنوان نمایشهای بخصوصی  
است در سده هجدهم که در آن حرکات و کلمات پرمبالغه و با موسیقی توصیفی  
همراه بوده است.

موضوع این نمایشها از زندگی عادی بسیار دور و بیشتر مربوط به -  
حوادث قهرمانی است و اشخاص باژی در آن عبارت اند از يك قهرمان فداکار،  
يك موجود بدجنس و مزاحم، يك زن قهرمان زجر کشیده ورنج دیده که عموماً  
باجامه مبدل و با تغییر قیافه معرفی میشود، و چند نفر نوکر و کلفت ناقص -  
العقل برای خندانیدن مردم.

نخستین نوشته ای که تحت این نام بر روی صحنه نمایش آمد قطعه ای بود  
بنام «پیکمالیون» (Pygmalion) تصنیف «ژان ژاک روسو» که در سال  
۱۷۷۵ میلادی اجرا شد و در قسمت اول سده نوزدهم مخصوصاً در فرانسه این  
شیوه نمایش رونق بسیار داشت.

حوادث در این نوع نمایش بصورت خارق العاده ای مهیج و بیانات  
هنرپیشه ها نیز بهمین نسبت تصنعی و غیر طبیعی است. در آغاز پیدایش این  
سبک نمایش برای انتخاب یا تصنیف موسیقی مناسب کوشش و دقت فراوان  
بکار میرفت ولی بتدریج از این توجه و دقت هم کاسته شد و فقط در بعضی موارد

برای تأکید و تقویت شدت حادثه یا بیان موضوع بخصوص، و یا داخل و خارج شدن هنرپیشه‌های عمده، از موسیقی مناسب استفاده میشود.

در اپرانیز سبک بخصوصی بوجود آمده است که آنرا ملودرام مینامند. کلمه ملودرام چنانکه از اسمش برمی آید بمعنی کار توأم با موسیقی است و در تمام سده هفدهم اپرا را بطور اعم ملودرام مینامیدند ولی از آن پس به سبک بخصوصی از اپرا اطلاق میشود. در این نوع اپرا تأکید و توجه، بیشتر بموسیقی است نه بر بیان داستان.

و عبارات بصورت شعر و آواز خوانده نمیشود بلکه بصورت تکلم با آهنگ ادا میشود. اما باید دانست که بیان کردن قسمت یا قسمتهائی از اپرا بصورت مکالمه موجب آن نمیشود که آن اپرا عنوان ملودرام پیدا کند. کما اینکه در اپرای معروف «فیدلیو» (Fidelio) که موسیقی آن تصنیف بتهوون است صحنه مربوط به «کندن گور» بصورت مکالمه بیان میشود. بطور کلی «د کلاماسیون» و «ملودرام» هر دو در مورد نمایشهائی بکار میرود که در آن بیان کلمات بصورت تکلم مطمئن و پرمبالغه و همراه با موسیقی توصیفی باشد. البته تعریف و تصور ذهنی این کار بنظر بسیار جالب است ولی نتیجه ای که در عمل بدست می آید برخلاف منطق و برغم هنر سنجان معاصر از اعتبار عاری است زیرا تنظیم کنندگان این نوع موسیقی عبارات را به اقتضای موسیقی بقسمی در آهنگ میگذاشتند که طبع لطیف و ذوق سلیم مردم معاصر از شنیدن آن حظی نمیبرد.

بایبدا شدن راه و رسم تازه و اندیشه های نو در هنر و ادب این نوع شعر خواندن بتدریج متروک شد و جا دارد که بیان کنندگان شعر فارسی نیز توجه خود را بیشتر بمعنای کلام و احساس رقیقی که در شعر توصیف شده مصروف دارند و از توأم کردن کلام با حرکات ساختگی و بی معنی احتراز جویند.

گوینده باید قبل از هر چیز دارای صدای مطبوع و پخته و دلپذیر باشد تا آهنگ کلامش به دل بنشیند. شرط دوم اینست که دارای احساس عمیق باشد و بتواند این احساس را با صدای خود نشان دهد. در صورت موجود بودن این دو شرط، شرط سوم که شاید مهمتر از دو شرط اول باشد اینست که از فضل

ودانش بی بهره نباشد. دو شرط اول، مثل آواز، يك موهبت خداداد و طبیعی است که باید تربیت شود ولی شرط سوم اکتسابی است و بدون داشتن همت و علاقه بتحصیل برای کسی میسر نمیشود. گوینده برآزنده که بیانش خوش و بر احساس باشد اگر شعر را از لحاظ تکیه و تأکید و انعطاف و وقف و وصل غلط ادا کند شنونده را ناراحت و مشمئز میسازد.

برای اجتناب از این گناه، گوینده باید برای تقویت میزان معرفت و بصیرت خود در انواع سبکهای ادب فارسی مطالعه و ممارست داشته باشد تا شعری را که قرائت میکند همانطور که شایسته است ادراک کند. و هنگام قرائت، خود را از قید وزن و بحر که در شعر فقط حکم محمل را دارد آزاد سازد و بدون توجه بمعنای کلام اوزان افاعیل را مثل صدای پتک آهنگران منظم و متوالی در گوش شنونده، نکوبد. وزن و بحر گو که لازمه شعر فارسی است ولی گوینده هنگام قرائت شعر باید توجهش به مفهوم کلام و توصیف مضمون باشد. بزرگترین خطری که در راه هر گوینده هست اینست که مفتون آهنگ صدای خود شود. گوینده خوب کسی است که هرگز فریب آهنگ خوش صدای خود را نخورد و ناخود آگاه معنای کلام را فدای لحن خوش خویش نسازد. و رابطه بین مضمون کلام و معنای صوتی عبارات را محفوظ بدارد.

با توجه بآنچه که درباره وجه تسمیه کلمه «دکلاماسیون» در مقدمه گذشت البته بکار بردن آن برای بیان شعر فارسی شایسته نیست و استعمال آن علاوه بر اینکه در زبان فارسی غلط و بی معنی است موجب میشود که در ذهن دانش آموزان کلمه ای که معنای آنرا هرگز درک نخواهند کرد بجا بماند. اما در مورد موضوع اول اگر این فرض را بپذیریم که اقتضا و ضرورت همیشه لزوم پیدایش اندیشه های نو و راه و رسم تازه را موجب میشود باید قبول کنیم که بیان شعر قبل از آواز ناشی از یک یا از مجموع علل زیر است. اول اینکه آواز خوانهای ما بسبب اینکه در کار خود ورزیدگی کافی ندارند از بیان شعر در آواز بقسمی که افاده معنی کند و اراده شاعر را آنطور که باید و شاید وصف نماید عاجزند و بدین جهت قبل از آواز لازم است ذهن شنونده بمضمون و موضوع شعر آشنا گردد تا در موقع شنیدن آن با آواز بیشتر محظوظ گردند.

از طرف دیگر احتمال این نیز هست که برای آشنا ساختن مستمع به-  
موضوع و مضمون، شعر يك بار بتوسط گوینده بیان میشود تا در خواندن آن  
به آواز ذهن مستمع در جستجوی مفهوم کلام مشوش و متشتت نشود و لذتش  
تقض نگردد .

بهر حال علت هر چه باشد با توجه به شرایط موجود ملاحظه میکنیم که  
چون آواز خوان یا مصنف خود را مقید و ملزم باین می بیند که از اصول موسیقی  
پیروی کند کلام را ضعیف و ناپخته جلوه میدهد و يك گوینده ورزیده و توانا  
بمراتب بهتر از او میتواند باین خود حق کلام را ادا کند .

ولی باید در نظر داشت که يك مصنف و يك خواننده خوب کسی است که  
فقط به تنظیم کلام در لحن اکتفا نکند بلکه روحیه و حالت و احساسی را که  
شاعر هنگام تنظیم شعر داشته در موسیقی توصیف کند و این کار هر کس نیست  
مگر اینکه مصنف یا آواز خوان شاعر باشد و این به ندرت میسر میشود .



شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی